

گزارش جلسه ی برلین

ساعت ۱۶ یکشنبه ۱۰ اکتبر ۲۰۱۰، ۱۸ مهر ۱۳۸۹، اکبر گنجی در شهر برلین به مدت یک ساعت برای ایرانیان زیر عنوان «سبز بودن چه معنایی دارد» سخنرانی کرد. پس از آن به مدت دو ساعت و ربع پرسش و پاسخ و اظهار نظر صورت گرفت. متن کامل و پی‌دی‌اف‌شده‌ی این سخنرانی را از این‌جا دریافت کنید:

سبز بودن چه معنایی دارد؟

جنبش سبز فرصت میمونی برای بحث و گفت‌وگو پدید آورده است. این فرصت مبارک، یکی از دستاوردهای این جنبش است. پیش از این بارها از زوایای گوناگون درباره‌ی این جنبش سخن گفته [1]، از آن به‌عنوان یک شهروند / همراه / امیدوار دفاع کرده و شجاعت چهره‌های شاخص آن را ستوده‌ام. البته سخنان من، از موضع یک «روشنفکر قلمرو عمومی» بیان می‌گردد، نه موضع یک سیاستمدار آماده‌ی در دست گرفتن دولت. چامسکی می‌تواند نماد اولی باشد و اوباما، نماد دومی. هر جامعه‌ای به هر دوی این‌ها نیاز دارد. اما سخن‌گفتن و اعمال این دو گروه، لزوماً یکسان نیست. اگر گذار به دموکراسی صورت گیرد، گروه دوم بر سر تصاحب قدرت از طریق مبارزات انتخاباتی با یکدیگر رقابت می‌کنند. اما حتی اگر گذار به دموکراسی صورت پذیرد، روشنفکر قلمرو عمومی، همچنان به نقد قدرت، سنت، فرهنگ، دین و ... ادامه خواهد داد. روشنفکر قلمرو عمومی، نظام دموکراتیک و زمامداران‌اش را هم یک‌آن از نقد بی‌رحمانه‌ی خود محروم نخواهد کرد.

هر جنبشی، هویتی می‌سازد، امیدهایی می‌آفریند و به‌طور طبیعی خطوط و مرزهای خود را با دیگرانی که آرمان‌ها/علائق/منافع آن جنبش را تعقیب نمی‌کنند، روشن می‌نماید. این مرزبندهای ضروری، کسانی را داخل و کسانی را خارج می‌سازند. جنبش سبز هم از این اصل کلی مستثنا نیست. پس بدین ترتیب، پرسش/مسأله‌ی اصلی این است: سبز بودن چه معنایی دارد؟ در این نوشتار، تا حد درک و فهم خود، کوشش می‌کنم تا حول و حوش این مسأله گفت و گویی در اندازم.

یکم- نماد سبز: سبز یک رنگ است. سبز نماد است. به نماد جنبشی زاده شده (مرده یا زنده؟! تبدیل شده است، نه آن که خود جنبش باشد. نماد سبز، هویتی را بر ملا می‌کند. آن هویت چیست، چه کسانی را در بر می‌گیرد و چه کسانی را بیرون می‌راند؟

دوم- وجود و عدم وجود جنبش: اصل جنبش، اگر وجود داشته باشد، رنگ نیست، چیز دیگری است. مطابق تعریف‌های کلاسیک جنبش‌های اجتماعی- اگر تشکیلات/سازمان و رهبری تثبیت شده، دو رکن اساسی جنبش‌های اجتماعی باشند- آنچه در ایران می‌گذرد جنبش اجتماعی نیست [2]. جنبش‌ها و خرده جنبش‌های ایران فاقد تشکیلات/سازمان و رهبری تثبیت شده اند. فقدان تشکیلات/سازمان منکری ندارد، اما رهبری تثبیت شده، موضوعی مورد مناقشه است. هر کس به کسی (موسوی؟ گروبی؟ و...) دل بسته است.

ضمن آن که، یکی از مسائل اساسی سبزها این است که چهره های شاخص آن نمی خواهند "مسئولیت" رهبری یک جنبش اجتماعی را قبول کنند و از موضع "رهبر" جنبش سخن بگویند و "رهبری" کنند.

اما اگر تشکیلات/سازمان و رهبری متمرکز را شرط وجود جنبش های اجتماعی به شمار نیاوریم، احتمالاً می توان از جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش کارگری، جنبش معلمان و جنبش سبز سخن گفت. بدین ترتیب، ابتدا باید "تصور"ی از جنبش های اجتماعی داشت تا سپس وجود/عدم "مصدق" جنبش را تأیید/تکذیب کرد. موضوع وجود و عدم وجود جنبش را نمی توان و نباید فقط به وجود/عدم وجود رهبری تثبیت شده و تشکیلات/سازمان فروکاست. ملاک های دیگری هم وجود دارد که درباره ی آنها هم نظرورزی کرد. از جمله باید به تمایز "نارضایتی" از "اعتراض سیاسی" توجه کرد و نشان داد که آنچه وجود دارد، نارضایتی گسترده ی اجتماعی است یا اعتراض سیاسی متجلی شده ی در یک جنبش اجتماعی؟

سوم- جنبش اصلی: نهضتی که از انقلاب مشروطه آغاز شد [3] و مراحلی چون سال های پس از تبعید رضا شاه (دهه ی 20) [4]، نهضت ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق [5]، نهضت پانزده خرداد سال هزار سیصد و چهل و دو [6]، انقلاب اسلامی پنجاه و هفت [7]، جریان اصلاحات و جنبش سبز را پشت سر گذارده است؛ جنبش حقوق مدنی/حکومت قانون، حکومت مشروط، حکومت پاسخگو، یا به تعبیر امروزی تر، جنبش دموکراسی خواهی (نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر) باید نامید. آن مطالبه ی تاریخی یکصد ساله ی مستمر، هر از گاهی در یک جنبش اجتماعی/انقلاب متجلی می شود.

چهارم- حد و مرزهای جنبش: می توان جنبش را به گونه ای تعریف کرد که به گروه/فرقه/گرایش هایی خاص تقلیل یابد. نوع دیگری از تعریف جنبش، تعریفی است که به جنبش وسعت می بخشد، گروه های کثیری را در بر می گیرد، افراد هر چه بیشتری را- اگر بخواهند- وارد جنبش می کند. بهتر است گام به گام جلو رویم:

1-4- جنبش سبز وقتی آغاز شد که کربوبی و موسوی تصمیم گرفتند در انتخابات شرکت کنند و در چارچوب های نظام موجود اصلاح ساختار سیاسی را دنبال کنند. از این رو، "سبز بودن معنایی جز تعقیب اهداف سیاسی- اجتماعی از راه شرکت در انتخابات ندارد".

2-4- "جنبش سبز مرکب از کسانی بود و هست که شعار می دادند: رأی من کو". این تعریف جمع کثیری را در بر می گیرد.

3-4- اگر گفته شود: "هر کس خواهان دموکراسی و حقوق بشر و آزادی است، یکی از اعضای جنبش است"، این تعریف میلیون ها تن را در بر می گیرد. اما با وارد کردن قیود تازه، می توان نیروی جنبش را به شدت کاهش داد.

4-4- حال- چنان که برخی گفته اند- شرط "پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" را به تعریف بالا اضافه خواهیم کرد. اگر این شرط افزوده گردد، نه تنها شمار اعضای جنبش کاهش خواهد یافت، بلکه این پرسش جدی مطرح خواهد شد که آیا قانون اساسی جمهوری اسلامی با دموکراسی و حقوق بشر و آزادی تعارض ندارد؟ آیا با آنها سازگار است؟

4-5- برخی گفته اند، "سبزها خواهان جمهوری اسلامی بدون ولایت فقیه هستند". این مدعا، به نوع دیگری دایره ی اعضای جنبش را قبض و بسط می دهد.

4-6- برخی گفته اند: "اعضای جنبش معتقد به راه/خط امام خمینی هستند". با این قید، جمع بیشتری از جنبش خارج خواهند شد.

4-7- اگر گفته شود: "سبزها می خواهند به دوره ی طلایی امام خمینی (دهه ی اول انقلاب) باز گردند". این مدعا هم جمع کثیر دیگری را از جنبش طرد خواهد کرد.

4-8- همین داستان در سیاست خارجی هم جاری و ساری است. به عنوان مثال این دو مدعا را مقایسه کنید: "جنبش سبز خواهان نابودی اسرائیل است" و "جنبش سبز خواهان تشکیل دولت مستقل فلسطینی در کنار دولت اسرائیل است". هر یک از این دو مدعا می توانند دایره ی جنبش را محدود یا فراخ سازند. تأیید نیروهایی چون حماس، جهاد اسلامی، حزب الله لبنان، گروه های اسلامی عراقی و افغانی؛ و اهداف و عملکردشان، اگر هویت جنبش سبز به شمار رود، در اعضای جنبش تغییر ایجاد خواهد کرد.

بیان این معیار/ملاک ها، باید دید ناظر به جذب کدام اقشار اجتماعی است؟ بخش جوان ساختار جمعیتی جوان کشور که حدود 70 درصد آن را افراد زیر 35 سال تشکیل می دهند یا اقشار غیر نوگرا که واقعاً معلوم نیست چه میزان از جامعه را تشکیل می دهند؟ طرفداران رژیم که "پایگاه اجتماعی" اش (نه آرای انتخاباتی اش) کمتر از 10 درصد است یا ناراضیان از این رژیم؟

پنجم- کثرت گرایی تحلیلی/نقدی/مطالباتی: نحوه ی مواجهه ی با کثرت گرایی، معیاری است که می تواند آینده ی جنبش را رقم زند. این که همه باید یک چیز بگویند، همه باید از یک نوع مطالبات دفاع کنند، همه باید یک نوع تحلیل واحد از شرایط داشته باشند، هیچ کس نباید درباره ی فلان مسائل و فلان موضوع حرف بزند، هیچ کس نباید فلان باور را نقد کند، این نوع انحصارگرایی، تجربه ی خود را بارها در تاریخ ما پس داده است. همین هیچ کس...، همه کس...، هیچ کس...، همه کس...، هاست که راه گذار به دموکراسی را مسدود ساخته است. این مسأله را در سه قلمرو مورد بررسی قرار می دهیم تا تأملی برانگیزد:

5-1- تحلیل های ناسبز: آیا نمی توان مدافع/بازیگر جنبش دموکراسی خواهی بود و تحلیلی متفاوت از جنبش سبز و تحولات ایران داشت؟ به تعبیر دیگر، آیا عضویت در جنبش سبز با تکثرگرایی تحلیلی سازگار است یا برخی تحلیل ها فرد را "ناسبز" می نماید؟ به موارد زیر بنگرید:

5-1-1- پرسش: رژیم حاکم بر ایران، چه نوع رژیمی است؟ دیکتاتوری نظامی (دولت پادگانی/بناپارتنی)؟ دیکتاتوری سلطانی؟ نظام توتالیتر/فاشیستی؟ آیا می توان مدعی شد: فقط کسانی عضو جنبش سبز هستند که دولت/رژیم موجود را "دولت پادگانی" بدانند؟ من همچنان براین باورم که می توان تحولات چند سال اخیر را در پرتو نظریه های نئوسلطانی تبیین کرد [8].

2-1-5- به این مدعا توجه کنید: "انتخابات ریاست جمهوری 22 خرداد 1389 کودتا بود". آیا اگر کسی این گزاره را نپذیرد، عضو جنبش سبز نیست؟ ممکن است فرد مخالف این مدعا بگوید: بر مبنای اصطلاحات جا افتاده ی علم سیاست؛ کودتا عمل گروهی نظامی است که دولت حاکم مستقر را به روش های خشونت بار بر کنار می کنند، زمامداران حاکم را اعدام یا زندانی می کنند و ارتش را جانشین دولت حاکم پیشین می سازند. آنچه آیت الله خامنه ای در ایران در انتخابات ریاست جمهوری گذشته انجام داد، "مخالفت با تغییر وضعیت موجود" بود. او محمود احمدی نژاد و کابینه اش را نگاه داشت. اگر "حفظ وضعیت موجود" به روش های سرکوبگرانه "کودتا" نامیده شود، کابینه های زمان آیت الله خمینی را هم باید کودتایی نامید. چون او هم با روش های سرکوبگرانه مانع تغییر ساختار سیاسی می شد. آیا اگر فردی چنین تحلیلی عرضه بدارد، دیگر نباید او را "سبز" به شمار آورد؟

3-1-5- به مدعای دیگری توجه کنید: "مهندس میر حسین موسوی رئیس جمهور واقعی ایران است". یعنی او برنده ی انتخابات ریاست جمهوری 22 خرداد 1388 است. آیا اگر کسی این مدعا را نپذیرد، او سبز نیست و باید از جنبش سبز باید اخراج شود؟ در 1389/5/25 در شهر ونکور در میزگرد "موانع دموکراسی در ایران" با حسین قاضیان- یکی از مدافعان جدی دموکراسی خواهی- شرکت داشتیم. او چند سالی زندان را تجربه کرده است. وی یک جامعه شناس و متخصص نظر سنجی است. تجربه ی موفق نظر سنجی انتخابات ریاست جمهوری 1376 و 1380 را در کارنامه ی خود دارد. در آن میزگرد توضیح داد که در انتخابات ریاست جمهوری 22 خرداد 1388 کار "تحلیل نظر سنجی ها" را انجام می داده اند. نتیجه ی تحلیل های آنها این بود: در سراسر کشور محمود احمدی نژاد با اندکی فاصله از میر حسین موسوی پیش بوده است، اما در تهران، در 10 روز آخر، میر حسین موسوی از محمود احمدی نژاد جلو زد. بدین ترتیب، میر حسین موسوی برنده ی انتخابات نبود (یعنی هیچ کدام از کاندیداها نصف به علاوه ی یک آرا را به دست نیاورده بود). این گزارش واکنش دو تن از حاضران را برانگیخت. یکی مدعی بود که با بیان این سخنان به جوانهایی که در تظاهرات شرکت داشتند، خیانت می شود. دیگری می پرسید: اگر چنین است، پس چرا مردم به خیابان ها ریختند؟ حسین قاضیان که در دوران انتخابات و رویدادهای پس از آن در ایران حاضر بود، چنین پاسخ گفت: مردم لزوماً بر اساس واقعیت ها واکنش نشان نمی دهند. سیاست هم چیزی ساختنی است. مردم بر اساس باورهای خود عمل می کنند. باور آنها این بود که میر حسین موسوی با فاصله ی بسیار برنده ی انتخابات شده است. البته همین کارشناس معتقد بود که نظام کاری به آرای ریخته شده ی به صندوق ها نداشت و کار خود را کرد. اما تحلیل نظر سنجی های آنان با مدعیات بیان شده ی از سوی مخالفان تفاوت داشت [9].

من وقتی نظرات این دوست را با چند تن دیگر از دوستان در میان گذاردم، دیدم که همگی ناراحت شدند و بیان چنین مدعیاتی را یا دروغ می پنداشتند و یا فرد بیان کننده ی چنین نظراتی را دیگر سبز به شمار نمی آوردند. تعداد آرای میر حسین موسوی محل نزاع نوشتار کنونی نیست. محل نزاع این است: آیا باور به پیروزی میر حسین موسوی در انتخابات ریاست جمهوری 22 خرداد 88 یکی از ملاک های سبز بودن است یا فردی می تواند سبز باشد و در عین حال معتقد باشد میر حسین موسوی برنده ی انتخابات نبود. اگر چه مجموع آرای موسوی و کروبوی بسیار بیشتر از آرای محمود احمدی نژاد بود. رژیم سرکوبگر متقلب برای بی پایگاه نشان دادن روشنفکران، آرای مهدی کروبوی را از آرای باطله کمتر اعلام کرد. در اینجا باید

بین دو مدعا تمایز قائل شد. مدعی اول: رژیم در انتخابات تقلب کرد و پیروزی محمود احمدی نژاد با آرای بیش از 24 میلیون دروغی بیش نبود. احمدی نژاد و موسوی به دور دوم رقابت می رفتند. مدعی دوم: میر حسین موسوی با آرای بالا در انتخابات پیروز شد. تا حدی که من می فهمم، فرد می تواند عضو جنبش سبز باشد و در عین حال بر این باور باشد که محمود احمدی نژاد بیش از میر حسین موسوی رأی آورده است. تأکید بر آمارهای بلاذلیل ممکن است عاملان و حاملان جنبش سبز را در تحلیل های ایدئولوژیک گرفتار سازد.

4-1-5- به مثال دیگری توجه کنید: یکی از مدافعان جدی دموکراسی خواهی ایران، در اواخر دوران اصلاحات در جلسه ای با حضور جمعی از دوستان می گفت: جنبش اصلاح طلبی به این معنای خاصی که پس از انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد 1376 پدید آمد، شکست خورد و تمام شد. مدعی او که خود اصلاح طلب است، معطوف به اندیشه ی اصلاح طلبی نبود، بلکه اصلاح طلبان را شکست خورده قلمداد می کرد. همان فرد در جنبش سبز حضور فعال داشت و یکی از مشاوران اصلی بود و هست. اگر همان فرد - که سالهاست برای دموکراسی و حقوق بشر مبارزه می کند - اکنون مدعی باشد که به علل و دلایل بسیار جنبش سبز شکست خورد، دیگر سبز محسوب نخواهد شد؟

پرسش این است: رژیم در سرکوب جنبش تا چه میزان موفق عمل کرده است؟

تظاهرات خیابانی با کشتن دهها تن در خیابان ها، بازداشت هزاران تظاهر کننده و به شهادت رساندن چهار زندانی سرکوب شد. هیچ یک از احزاب امکان انجام یک درصد از فعالیت های کم دامنه ی گذشته ی خود را ندارند. حزب اعتماد ملی حتی قادر به برگزاری یک جلسه ی داخلی نیست. سازمان ادوار تحکیم وحدت که یکی از فعالترین گروه های سیاسی/دانشجویی بود به حال تعطیل درآمده و پنج تن از رهبرانش - احمد زیدآبادی (محکوم به 6 سال زندان)، عبدالله مومنی (محکوم به 5 سال زندان)، علی ملیجی (محکوم به چهار سال زندان)، علی جمالی و حسن اسدی زیدآبادی - زندانی شده اند. جبهه ی مشارکت اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی منحل اعلام شده و تعداد زیادی از رهبران نشان محکوم و زندانی شده اند. رهبران نهضت آزادی به جرم شرکت در نماز جمعه بازداشت می شوند. کانون مدافعان حقوق بشر و انجمن دفاع از حقوق زندانیان به حالت تعطیل درآمده اند. دفتر آیت الله منتظری بسته شد. فشارها بر بیت آیت الله صانعی، آیت الله بیان، آیت الله دستغیب به شدت افزایش یافت. وب سایت های مراجع تقلید ناسازگار فیلتر شده است. تمامی رسانه های سبزها توقیف و تعطیل شد. همه ی این اقدامات، سرشت سرکوبگر رژیم سلطانی ولایت فقیه را بیشتر برملا می سازند.

آری موسوی/کروبی/رهنورد/صانعی/بیات/دستغیب و زندانیان کوتاه نیامده و از مواضع خود عقب نشینی نکرده اند. اما سرکوب، در این قلمروها موفق بوده است [10]. مهندس میرحسین موسوی در آخرین مصاحبه ی خود گفته است:

"بگذارند بدون پر کردن خیابانها از نیروهای سیاهپوش و مسلح در مراسمی مثل شانزده آذر و یا بیست پنج خرداد مردم نظر خود را با استفاده ی از حقوقشان که در اصل بیست و هفت قانون اساسی آمده است، نشان بدهند... چه کسی به شما اختیار داده است که با ماجراجویی و استبداد رای کشور را در مقابل همه ی

جهان قرار دهید و این شرایط وخیم را در وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور ایجاد کنید. خودتان برای خودتان هورا نکشید! **رفراندوم برگزار کنید** ببینید آیا مردم این سیاستهای ویرانگر را قبول می کنند یا نه... اینها نه تنها از تجمع ها و راهپیمایی های خیابان که حتی از مچ بند سبز هنرمندان و ورزشکاران و جوانان نیز می ترسند... **این روزهای سخت، سختتر هم خواهد شد**" [11].

اگر رژیم اجازه ی تظاهرات خیابانی به مخالفان می داد، رژیم سرکوبگر نبود. اگر رژیم زیربار رفراندوم می رفت، رژیم خودکامه ی استبداد دینی نبود. سرکوب و شدت آن، یکی از متغیرهای اساسی است که نه حذف آن از تحلیل سیاسی امکان پذیر است و نه نادیده گرفتن واقعیت آن، به سود جنبش دموکراسی خواهی و گذار به نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر است. باید میان "نارضایتی گسترده" و "اعتراض سیاسی" متجلی در جنبش اجتماعی تمایز قائل شد. بدون اولی، دومی پدید نخواهد آمد. اما وجود اولی، دال بر وجود دومی نیست. برای اثبات وجود دومی، باید دلایل مستقل عرضه کرد. آیا بیان این نظرات تحلیل گر را "ناسبز" می سازد؟

2-5-2- نقدهای ناسبز: آیا جنبش سبز برخی نقدها را بر نمی تابد؟ آیا ورود به برخی حوزه/موضوع ها و نقد آنها ناقد را از سبز بودن می اندازد؟ آیا سبز بودن به معنای گزاره/باورهای نقدناپذیر درست کردن است؟ آیا سبزها آمده اند تا پیشاپیش برخی مناطق را "حریم ممنوعه" اعلام کنند که پای هیچ ناقدی نباید بدانجا باز شود؟ به موارد زیر بنگرید:

1-2-5-2- آیا سبزها می توانند بحث های ناقدانه نسبت به آیت الله خمینی داشته باشند، یا هر کس چنان مواضعی بیان کند دیگر سبز نیست؟

2-2-5-2- آیا می توان قتل عام/جنایت تابستان 1367 (قتل عام زندانیان سیاسی/عقیدتی) را نقد و اخلاقاً محکوم کرد یا این نقد فرد را از سبز بودن می اندازد؟

3-2-5-2- آیا می توان جنگ هشت ساله ی ایران و عراق را نقد کرد و تصمیم گیران اصلی تداوم جنگ را اخلاقاً محکوم ساخت؟

4-2-5-2- آیا سبزها می توانند نگاهی ناقدانه به "اسلام فقاهتی" داشته باشند یا هر کس سیطره ی "اسلام فقاهتی" را یکی از موانع جدی گذار به دموکراسی بداند، دیگر سبز نیست؟ به تعبیر دیگر، نقد سلطه ی فقه/فقیهان با سبز بودن سازگار است یا ناسازگار؟

5-2-5-2- آیا دگراندیشی در قلمرو دینداری مجاز است؟ آیا می توان نظرات دگراندیشانه ی دینی را بیان کرد یا هر کس چنان کند دیگر سبز نیست؟ آیا می توان گزاره/باورهای دینی را نقد کرد و سبز باقی ماند؟ چگونه است که اعتقاد به خداوند و پیامبری محمد بن عبدالله برای مسلمانی کفایت می کند و انکار احکام فقهی (حتی انکار احکام عبادی چون نماز و روزه و حج به اعتقاد آیت الله خمینی) فرد را از دایره ی مسلمانی خارج نمی سازد، اما بیان همین سخنان ممکن است موجب شود تا برخی "پدرخوانده"ها فرد را "ناسبز" به شمار آورند؟

3-5-5- مطالبات ناسبز: آیا بیان برخی مطالبات با سبز بودن ناسازگار است؟ آیا مطالبات/ترجیحات خاصی سبز بودن را می سازند؟

1-3-5- آیا خواست نقد کردن آیت الله خامنه ای در قلمرو عمومی با سبز بودن سازگار است؟

2-3-5- آیا خواست برقراری ارتباط بین ایران و آمریکا(بازگشایی سفارت در پایتخت های طرفین) با سبز بودن سازگار است یا سبز بودن به معنای مخالفت با ارتباط ایران و آمریکاست؟

3-3-5- آیا می توان سبز بود و خواستار تصویب تحریم های کمرشکن توسط شورای امنیت سازمان ملل و جهان غرب شد؟ من با هرگونه تحریمی که به مردم ایران صدمه وارد سازد و موجب افزایش درد و رنج آنان شود، مخالف بوده و هستم و معتقدم که تحریم های اقتصادی بیش از آنکه به رژیم حاکم صدمه وارد آورند، به مردم صدمه می زنند. اما این مدعیات محل نزاع ما نیست. محل نزاع این است: آیا اگر کسی خواستار تحریم اقتصادی ایران شود دیگر سبز نیست؟

4-3-5- آیا سبز بودن با دفاع از حقوق اقلیت های مذهبی(یهودیان، مسیحیان، بهائیان، برادران اهل تسنن و...)، اقلیت های قومی و اقلیت های جنسی سازگار است؟ به تعبیر دیگر، آیا مطالبات برحق(از جمله حقوق شهروندی و حقوق سیاسی) این اقلیت ها با سبز بودن سازگار است یا برخی از این مطالبات ناسبز است؟

4-5- قبض و بسط تحلیلی/نقدی/مطالباتی: در تعریف سبز بودن، باید به تحول مهمی توجه کرد. سخنانی که امروزه از سوی بسیاری از سبزه‌ها درباره ی آیت الله خامنه ای و رژیم بیان می شود، در دوران اصلاحات، "خیانت به اصلاحات" و "ضربه ی به اصلاحات" قلمداد می شد و بیان کنندگان آن سخنان، به حاشیه رانده می شدند. آن سخنان، امروزه امری رایج و فراگیر است.

در دوران اصلاحات، وقتی کسی از ضرورت برساختن جنبش اجتماعی سخن می گفت، به نام اصلاح طلبی به او تاخته می شد که "نیازی به جنبش اجتماعی نیست" و "در آمریکای لاتین تمامی دولت های نظامی بدون وجود جنبش اجتماعی خودشان به پادگان ها باز گشتند". یا این که گفته می شد: "جنبش اجتماعی خطرناک است. برای این که نمی توان آن را کنترل کرد". اینک نه تنها جنبش اجتماعی مخالفی ندارد، بلکه همه خشنودند که یک جنبش اجتماعی متولد شده است. زهرا رهنورد هم گفته است:

"من فکر می کنم اگر موسوی یا آقای کروبی در این انتخابات رییس جمهور می شدند قطعاً رییس جمهور موفق نبودند چرا که ساختار انقلاب اسلامی خیلی زود از مسیر سالم خودش خارج شده بود و بسیاری از اتفاقات و انحرافات در این ایام گریبانگیر کشور ما شده است که کودتای انتخاباتی ریاست جمهوری یکی از آنها و باعث برملا شدن آن شد. من فکر می کنم این اتفاق برای ملت قدم مهمی در دست یابی به دموکراسی و آزادی و قانون‌گرایی است که امیدوارم از طریق جنبش مسالمت جوی اصلاحی تحقق پیدا کند" [12].

این سخنان به معنای ناامیدی از ایجاد تغییر از بالاست(سیاست ورزی دوران اصلاحات). قرار است جنبش اجتماعی از پائین، راهگشای دموکراسی و آزادی باشد.

وقتی کسانی از ضرورت "نافرمانی مدنی" (نقض عملی قوانین نا حق، ناعادلانه و برخلاف وجدان) سخن می گفتند، گفته می شد که "نافرمانی مدنی یعنی انقلاب و شورش" و "نافرمانی مدنی با اصلاح طلبی تعارض دارد". اما اکنون، "نافرمانی مدنی" به تاکتیکی رسمی بدل شده است که هیچ کس در جنبش سبز آن را نفی نمی کند. حداکثر گفته می شود، ما مشوق این نوع اعمال نبوده ایم، ما این نوع اعمال را برنامه ریزی نکرده ایم. مردم خود به خیابان هم ریختند و خود این گونه اعمال را ادامه می دهند. اگر آدمی اندکی بر سر این تحولات مهم تأمل کند، ناروادارانه سخن نخواهد گفت.

ششم- جنبش یا فرقه : آدمیان متفاوت فکر می کنند(دگر اندیشی) و متنوع می زینند(دگر باشی). گذار به دموکراسی نیازمند آن است که تنوع و تکثر واقعی افراد، به صورت متنوع و متکثر سازمان یابی شود. سازمان یابی علائق، هویات، منافع، ترجیحات و مطالبات؛ مردم و جامعه را قدرتمند می سازد. قدرتمند شدن مردم، شرط لازم گذار به نظام دموکراتیک است. از این رو، تشکیل دهها تشکل و رسانه(تصویری، صوتی، نوشتاری، و...)، شرط لازم دموکراسی خواهی و به سود جنبش سبز است. البته هیچ یک از این گروه ها و رسانه ها نمی تواند/نباید خود را با جنبش یکی قلمداد کند. اگر رسانه ای جنبش سبز است، باید تمامی صداها حاضر در جنبش سبز را منعکس سازد، وگرنه، صدای یک گروه خاص است. صدای یک بخش از اقلیت جامعه بودن بسیار خوب و مفید است، اما صدای یک بخش بودن، و خود را صدای جنبش سبز معرفی کردن، کنشی غیر اخلاقی است. آنان که شعار اخلاق سر می دهند، باید در عمل نشان دهند که به فضایل اخلاقی پایبند هستند. ممکن است رسانه ای، رسانه ی چپ ها باشد. رسانه ی دیگری، رسانه ی لیبرال ها باشد. رسانه ی دیگری، رسانه ی مدافعان "اسلام فقاهتی" باشد. رسانه ی دیگری، رسانه ی روشنفکران دینی باشد. رسانه ی دیگری، رسانه ای حرفه ای باشد که در چارچوب روزنامه نگاری، اطلاع رسانی می کند. هیچ یک از اینها رسانه ی جنبش سبز نیست. هر یک از اینها که خود را رسانه ی جنبش سبز قلمداد کند، از ابتدا نشان داده است که به قواعد بازی دموکراسی التزامی ندارد و انحصارگرایی خود را بر ملا می سازد. "انحصار گرایی دینی" خود را حقیقت و سعادت محض نشان می دهد. "انحصار گرایی سبز"، صدای خاص خود را صدای جنبش سبز قلمداد می کند.

به وب سایت میر حسین موسوی بنگرید: نام آن "کلمه" است. به وب سایت مهدی کروبی بنگرید: نام آن "سهام نیوز" است. به وب سایت خاتمی بنگرید: نام آن "وب سایت سید محمد خاتمی" است. همه ی اینها بسیار خوب است. این نوع نام گذاری خردمندانه و اخلاقی است، نه صدای خاص خود را صدای جنبش سبز قلمداد کردن.

هفتم- رهبری جنبش سبز و معنای سبز بودن: همچنان زوج موسوی/کروبی، شاخص ترین چهره های جنبش سبز هستند. زهرا رهنورد هم خوب درخشیده است. اینان از کثرت گرایی، شکستن مرزهای خودی و غیر خودی، حضور همه ی مدافعان دموکراسی و حقوق بشر در جنبش سبز دفاع کرده و می کنند. گروه دیگری، ناروادارانه، مشغول اخراج این و آن از جنبش سبزاند. مالکیت اینان بر جنبش سبز چگونه کسب

شده است، خود دانند و بس. بر این گروه، "سودای قدرت" بر "آرمان دموکراسی" می چربد. اگر چه ظاهراً با ما حرف می زنند، اما در واقع با کس/کسان دیگری سخن می گویند. به تعبیر دیگر، به بالایی ها می گویند: ببینید ما چگونه با اینها که شما نمی پسندید مرزبندی می کنیم. دستاورد این نوع پیام رسانی به بالا چه بوده است؟ هیچ.

میر حسین موسوی، آگاهانه، همیشه خود را "همراه" جنبش سبز خوانده است. تفاوت های بارز او با مدعیان روش است. سبز بودن از نظر او معنایی فراخ دارد. موسوی "شعارها و مطالبات" جنبش را "ماحصل مطالبات بر زمین مانده ی یکصد سال اخیر"، "مدرن"، "متناسب با شرایط و ضروریات جهان امروزی" و "رهائی بخش کاملاً معاصر" می خواند. از نظر او، این مطالبات عبارتند از: "آزادیخواهی"، "عدالت طلبی"، "انتخابات غیر گزینشی و رقابتی"، "ارزشهای فرهنگی متنوع قومی"، "کرامت ذاتی انسانها"، "حاکمیت مردم بر سرنوشتشان" و مخالفت با بازتولید "استبداد دینی" معرفی می کند. وی این شعارها و مطالبات را آنقدر فراگیر می داند که هیچ کس قادر به مخالفت با آنها نیست. می گوید:

"چه کسی می تواند آشکارا با آزادیخواهی و عدالت طلبی و یا انتخابات غیر گزینشی آزاد و رقابتی مخالفت کند. یا چه کسی می تواند تکیه بر ارزشهای فرهنگی متنوع قومی را رد کند و یا به به راحتی و با صدای بلند بگوید که کرامت ذاتی انسانها را قبول ندارد و یا نمی خواهد مردم حاکم بر سرنوشت خود باشند و یا بگوید باز تولید استبداد آن هم به قول مرحوم علامه نائینی بدترین نوع استبداد امر مطلوبی است" [13].

در آخرین مصاحبه اش دوباره به طرد کردن های مداوم تحت عنوان خودی و غیر خودی تاخته و گفته است:

"مردم جذب تشکلهایی می شوند که مردم را بخاطر منافع خودشان با دگر سازهایی بی مورد خودی و ناخودی نکنند و از حقوق مردم دفاع کنند... مشکل موقعی حل می شود که ما چشمانمان را به تمایزهایی که خودی و ناخودی کردن ایجاد می کند ببندیم و از حق دفاع کنیم، حتی اگر به ضرر خودمان باشد" [14].

زوج کربوبی/موسوی با ایستادگی بر مطالبات، انتقاد شجاعانه از عملکردها و سیاستها و تکرار اهداف جنبش، در زنده نگاه داشتن آن "امید" و "آرزو" نقش مهمی بازی کرده و می کنند.

هشتم- طریقت دموکراسی: دموکراسی را باید ساخت. ساخته شدن آن، عین طریقی است که طی می شود. بحث و گفت و گو، ارائه ی نظر و پیشنهاد طرح های بدیل، نقد بی رحمانه در عین احترام به دیگری، و اجماعی که رفته رفته شاید پدید آید؛ همه ی اینها دموکراسی را می سازند. سطح و عمق تحمل دگراندیشی و دگرباشی، حدود دموکراسی ما را تعیین می کند. واکنش نسبت به "حق ناحق بودن" دموکراسی/دیکتاتوری ساز است. بهانه های فراوانی برای طرد دگراندیشی وجود دارد. به عنوان مثال، "سوء استفاده ی دشمن" یا "نا مناسب بودن زمان طرح مسأله" (حالا وقتش نیست). دشمن همیشه وجود داشته و خواهد

داشت. به بهانه ی سوء استفاده ی دشمن نمی توان مانع دگراندیشی شد. شاید هیچ گاه وقت مناسب فرا نرسد. به بهانه ی زمان نمی توان جلوی طرح مسائل را گرفت. همین هاست که دموکراسی را می سازد.

نهم- نتیجه: جنبش سبز دستاوردهای فراوانی داشته است. زاده شدن جنبش سبز به سود جنبش دموکراسی خواهی ایران بوده و کل نیروهای سیاسی را یک گام به پیش رانده است. جنبش سبز نگاه جهانیان را به ایران تغییر داد و جهانیان مردم ایران را از رژیم حاکم بر ایران متمایز می سازند. جنبش سبز مرزبندی های پیشین درون جامعه را به هم ریخت و گروه های متنوع و متکثری را به هم نزدیک کرد. سبزه‌ها از حقوق همه ی زندانیان سیاسی- عقیدتی، فارغ از گرایشات فکری آنان، دفاع می کنند. سبزه‌ها درباره ی ولی فقیه و ولایت فقیه سخنان ناقده بیان می کنند. جنبش سبز بسیاری از تابوها را شکست و شکاف در بالا را عمیق تر کرد [15].

سبز در حال ساخته شدن است. همه ی فاعلان و حاملان این جنبش در حال هویت بخشی به آنند. جنبش سبز، معطوف به گذار به نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر است. به راه و روش رسیدن به مقصود بسیار اهمیت می دهد. به تعبیر دیگر، فقط و فقط روش های مسالمت آمیز را مد نظر قرار داده و می دهد. هر نوع توسل به خشونت را رد می کند. از نافرمانی مدنی، به عنوان روشی غیر خشونت آمیز، استفاده می کند. حافظ تمامیت ارضی ایران است و تأکید دارد که اگر امکان خود آئینی/خود آفرینی برای تک تک شهروندان وجود نداشته باشد، تأمین استقلال ملی به سودایی دشوار بدل خواهد شد. با هر گونه تهاجم خارجی به ایران مخالف است و گذار به دموکراسی را وظیفه ی ایرانیان می داند.

سبز بودن، تا حدی که من می فهمم، یعنی قدرتمند کردن مردم از طریق سازمان یابی آنان، بسیج اجتماعی، نافرمانی مدنی، ایجاد موازنه قوا بین دولت و جامعه ی مدنی، تشکیل میز مخالفان، نشستن در پشت میز مذاکره، سازش و توافق، بده بستان، بخشش [16] در برابر برگزاری انتخابات آزاد منتهی به انتقال قدرت، مشارکت همه ی فکرها و گرایش ها در انتخابات منتهی به انتقال قدرت از زمامداران حاکم به مخالفان و از همه مهمتر: تحمل "تفاوت" و "دیگری".

مستشارالدوله پیش از انتشار **یک کلمه**، در نامه ای به میزا فتح علی آخوند زاده، می نویسد که در این رساله:

"جمیع اسباب ترقی و سیویلیزاسیون از قرآن مجید و احادیث صحیح آیات و براهین پیدا کرده ام که دیگر نگویند فلان چیز مخالف آیین اسلام یا آیین اسلام مانع ترقی و سیویلیزاسیون است" [17].

بیش از یک قرن از آن زمان گذشته و هنوز آزادیخواهان باید به فقیهان اثبات کنند که برساخته های بشری ای چون دموکراسی و حقوق بشر و آزادی و فمینیسم و سکولاریسم و ... با اسلام تعارض ندارند. هنوز فقیهان می خواهند این گونه قلمداد کنند که گویی احکام فقهی، احکام الله اند، نه عرف مردم پیش و هم دوره ی پیامبر گرامی اسلام، که عرف شان به وسیله ی پیامبر "امضا" شده است. همانگونه که مردم زمان پیامبر حق داشتند به عرف زمان خود عمل کنند، مردم امروز هم حق دارند به عرف دوران مدرن عمل کنند، نه برساخته های اعراب.

تا حدی که من می فهمم، جدایی نهاد دین از نهاد دولت، یا به تعبیر دیگر: نفی حقوق ویژه برای صنف و فکری خاص، بخشی از سبز بودن است. تجربه ی تاریخی انقلاب مشروطه، سقوط رضا شاه، فرار محمد رضا شاه در سال 32 و انقلاب 57 به سبزها باید آموخته باشد که سرنگونی یک دیکتاتور، به معنای زوال دیکتاتوری نیست. ممکن است سلطان خودکامه ی ایران و رژیم ولایت فقیه جمهوری اسلامی سرنگون شود، اما نظام دموکراتیک جانشین نظام فعلی نگردد. ما هنوز نیازمند آنیم که جبهه ی وسیع دموکراسی خواهی را پدید آوریم. وقتی تظاهرات علیه مجازات اعدام برگزار می کنیم و در پلاکاردهای بالا از نفی مطلق مجازات اعدام دفاع می کنیم، اما در پلاکاردهای پائینی خواهان اعدام همه ی سران رژیم می شویم، ناظر خارجی رفتار ما را چگونه تفسیر خواهد کرد؟

پاورقی ها:

1- برخی از موارد که با بحث حاضر ارتباط وثیقی دارند، به قرار زیر است:

یک- "راه های پیش روی جنبش سبز"، سخنرانی ایراد شده در دانشگاه کلگری کانادا، 1388 /7/14. این مقاله در ماه های آبان و آذر و دی 1388 در شهرهای برمن، کلن، برلین، استکهلم، پاریس و لندن به صورت سخنرانی تکرار شد و سپس در 17 و 18 و 20 بهمن 1388 در سه بخش در وب سایت رادیو فردا منتشر گردید.

دو- "خدای کهریزک و امام زمان حامی باستانشناسان در دافزا"، ونکور ، 1389 /5/25. رجوع شود به لینک زیر:

<http://www.facebook.com/notes/akbar-gani-akbr-gnjy/gzarsh-myzgrd-mwan-dmwkrasy-dr-ayran-ba-hdwr-akbr-gnjy-w-hsyn-qadyan/141170232589109>

سوم- "ضرورت گفت و گو پیرامون گذشته"، اتریش (وین)، 10 سپتامبر 2010. رجوع شود به لینک زیر:
<http://www.facebook.com/notes/akbar-gani-akbr-gnjy/drwrft-gft-gw-pyramwn-gdshsth-akbr-gnjy/147063995333066>

چهارم- "زمینه ها و محرک های تداوم جنبش دموکراسی خواهی ایران"، آلمان (کلن)، دوم اکتبر 2010. رجوع شود به لینک:

<http://news.gooya.com/politics/archives/2010/10/111459.php>

2- نیل اسملسر در کتاب *تنوری رفتار اجتماعی* (1962) جنبش های اجتماعی را معلول شش متغیر دانسته است: اول زمینه ی ساختاری که راهگشا یا مانع جنبش است، دوم فشار ساختاری حاصل از تعارض ها و تنش های اجتماعی، سوم گسترش باورهای تعمیم یافته که آرمان ها و ایدئولوژی حمللان جنبش است، چهارم عوامل شتاب دهنده مانند اعلام نتایج انتخابات 22 خرداد 88، پنجم گروه های هماهنگ که

سازماندهی و رهبری جنبش را در دست دارند، ششم عملکرد کنترل اجتماعی به معنای واکنش رژیم حاکم به فعالیت های جنبش است.

چارلز تیلی جنبش اجتماعی را عملی سازمان یافته علیه صاحبان قدرت در ملاء عام به شمار می آورد. به نظر تیلی، میزان کنش جمعی به میزان بسیج وابسته است. "منافع"، "سازمان"، "بسیج"، "تهدید/فرصت"، "سرکوب/تسهیل" و "قدرت" مفاهیم اصلی تیلی در تبیین جنبش های اجتماعی اند. مک کارتی و زالد در کتاب **روند جنبش های اجتماعی در آمریکا** (1973) می گویند رهبران در بسیج منابع نقش عمده ای دارند و بازیگران به دنبال رهبرانی که مهارت خود را در عمل نشان دهند می روند.

3- مستشار الدوله در سال 1287 در پاریس، در رساله ی یک کلمه ، نوشت:

"بنیان و اصول فرنگستان یک "کلمه" است و هرگونه ترقیات و خوبی ها[که] در آن جا دیده می شود، نتیجه ی همان یک "کلمه" است" (میزا یوسف مستشار الدوله ی تبریزی، **یک کلمه و یک نامه** ، به کوشش سید محمد صادق فیض، انتشارات صباح، ص 38).

او در این رساله نشان می داد که یک کلمه ی قانون با احکام شریعت تفاوت داد و نمی توان اولی را به دومی فروکاست. کلمه ی قانون، برخلاف شرع، عرفی است و به آخرت کاری ندارد. او بنای نوعی سکولاریسم را در این رساله می ریزد. با استناد به حدیث پیامبر که گفت: **"انتم اعلم بامر دنیاکم"** شما کار دنیای خود را بهتر می دانید، "مرز دنیا(عرف) و آخرت(دین) را از یکدیگر متمایز می سازد. بر مبنای آیه ی "و امرهم شوری بینهم"، می گوید باید "دیوان وکلای ملت" تشکیل شود و آنان قوانین مورد نیاز را تصویب کنند.

4- به عنوان نمونه، حزب توده در یکی از اولین بیانیه های خود در روزنامه ی رسمی حزب در این دوران، هشت هدف را به عنوان "اصول اساسی مرام حزب توده" ذکر می کند که سه تای اول آنها به شرح زیرند:

"یک- حفظ استقلال و تمامیت ایران. دو- برقرار کردن رژیم دموکراسی و تأمین کلیه ی حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان و نطق و قلم و عقیده و اجتماعات. سه- مبارزه بر علیه رژیم دیکتاتوری و استبدادی" (روزنامه ی سیاست ، شماره ی 4 ، چهارشنبه 6 اسفند ماه 1320).

روزنامه ی مهر ایران- متعلق به حزب و فراکسیون عدالت(با چهره ی اصلی علی دشتی و نویسندگانی چون ملک الشعرا بهار، حبیب یغمایی، لطفعلی صورتگر، ابراهیم خواجه نوری، مرتضی کشوری، ع. هاشمی حائری)- در 1320/10/5 تحت عنوان "مکتب دیکتاتوری را باید عوض کرد" نوشت:

"مکتب دیکتاتوری را باید عوض کرد و تا این مکتب را عوض نکنیم و پیروان این مکتب را از حکومت کردن بر شئون زندگی خود ممانعت ننمائیم بجایی نخواهیم رسید... آزمایش عجیبی که ما، نه فقط بیست سال از سلطنت شاه سابق[رضاشاه] نمودیم، بلکه دو هزار و اندی سال است که از حکومت مطلقه و استبدادی نموده ایم ثمری بیار نیاورده، اوراق درخشانی که در تاریخ حیات ایران یافت می شود تمام آنها

مربوط به آن دوره هایی است که فرمانروایان در عین حالی بنام شاهنشاه، حکمران مطلق این فلات وسیع بودند، در همان حال روح دموکراسی و عدالتخواهی داشتند... درخشندگی او را تاریخ ایران بعد از اسلام و تمدن خیره کننده ی شرق مولود همان روح دموکراسی و اخوت عجیب آئین اسلامی بود... روح دموکراسی و آئین اخوت اسلامی بود که تمدن های رم و ایران قدیم را به هم ترکیب نمود و از اختلاط و ترکیب آنها تمدن اسلامی جلوه می کرد. و آئین دموکراسی اسلام بود که عرب و رومی و هندی و زردشتی و مسلمان، و قبطی و یهود را به گرد هم جمع نمود و افکار آنها را پرورش داد و شالوده ی کاخ تمدن غرب را ریختند... بساط مکتب دیکتاتوری برچیده شده و مکتب دار آن [رضا شاه] از این کشور رخت بر بسته است" (روزنامه ی مهر ایران، شماره ی 4، جمعه 1320/10/5).

همان مطالبات انقلاب مشروطه دوباره تکرار می شود و ساده دلانه گفته می شود که با رفتن رضا شاه "بساط مکتب دیکتاتوری برچیده شده است". اما توجه نمی شود که سقوط یک دیکتاتور بزرگ لزوماً به برقراری یک نظام دموکراتیک منتهی نمی گردد. این مسأله فعلاً محل نزاع ما نیست. موضوعی که بر آن تأکید داریم، دفاع مبارزان آن دوره از ایده ی دموکراسی است. روزنامه ی مهر ایران در 1320/10/6 در مقاله ی "دستگاه حکومت" نوشت:

"از محسنات بزرگ دموکراسی همین است که وقتی اداره کننده ی دستگاه عظیم حکومت دچار خطا و اشتباه گردید، می توان انگشت روی اشتباه او گذاشت و او را واقف به خطای خود کرد، در دستگاه حکومت دموکراسی دو مصدر بزرگ و شامخ وجود دارد که می تواند خطاها و اشتباهات حکومت را روشن سازند و این دو یکی پارلمان و دیگر روزنامه و مطبوعات است. اولی مظهر اراده و دومی نماینده ی برجسته ی افکار ملت می باشد، تا زمانی که این دو مصدر بدون شائبه و اغراض شخصی به مصالح کشور و ملت توجه داشته باشند، بزرگترین و مهم ترین خدمات را می توان به جامعه کنند" (روزنامه ی مهر ایران، شماره ی 5، 1320/10/6).

5- در این دوره هم مبارزانی وجود داشتند که به دنبال حکومت دموکراتیک بودند. از جمله دکتر حسین فاطمی از طریق روزنامه ی باختر امروز. وی در 1328/5/8 مقاله ای تحت عنوان "یا مرگ یا آزادی" در باختر امروز انتشار داد و در آن نوشت میزان آزادی و عدالت ملاک تعیین ارزش تمدن و ترقی کشور است. باختر امروز در 29 تیر 1332 نوشت:

"خون پدران ما ریخته شد و دفتر استبداد بسته شد تا مشروطه شود، مجلس آید و حکومت به صورت ملی گردد تا پس از نیم قرن مصدق را کنار بگذارند و قوام را بیاورند... مصدق را قانون نیاورده، مصدق را مجلس نیاورده، مصدق را آراء و کلا نیاورده، مصدق مولود نهضت ملی است، مصدق را سی ام تیر آورده، مصدق را خون های ریخته شده ی مردم آورده، مصدق مظهر مردم، مصدق خواسته ی ملت است... بروید با ملت بجنگید، یعنی با خدا جنگ کنید چون خواسته ی مردم خواست خداست و جنگ با خدا فتح ندارد".

به فرایند نگاه کنید. دیکتاتورهایی سقوط می کنند، اما دموکراسی جانشین آن نمی شود. سقوط علی خامنه ای و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هم لزوماً به تأسیس نظام دموکراتیک منتهی نمی شود.

6- نهضت پانزده خرداد سال چهل و دو، یک نهضت دموکراسی خواهانه نبود. آیت الله خمینی و دیگر مراجع تقلید، علیه حق رأی زنان، حق کاندیداتوری زنان، حق کاندیداتوری نامسلمان ها، حق قسم خوردن نامسلمان ها به کتاب مقدس خود، و اصلاحات ارضی، قیام کرده بودند. مستندات این مدعا را در مقاله ی، "حرام کردن حلال ها و حلال کردن حرام ها"، آورده ام.

7- نه گفتمان انقلاب 57 دموکراتیک و حقوق بشری بود، و نه عاملان و حاملان آن دموکرات بودند. گفتمان مسلط آن انقلاب، هیچ نسبتی با دموکراسی و حقوق بشر نداشت. به همین دلیل، آن شرایط - یعنی جمع آمدن گفتمانی غیر دموکراتیک با عاملانی نادموکرات - نمی توانست نظامی دموکراتیک بیافریند.

8- سال گذشته مقاله ی مبسوطی تحت عنوان "ماهیت دولت ایران" نوشته ام که تاکنون فرصت انتشار پیدا نکرده است. امیدوارم آن مقاله بزودی منتشر شود.

9- حسین قاضیان، دو/سه ماهی قبل از این میزگرد، طی یک گفت و گو تحت عنوان "آسیب شناسی جنبش سبز" با سایت جرس، برخی از همان نکات را بیان کرده است. این گفت و گو تحلیل هایی را در بر می گیرد که خواندنش را ضروری می سازد. رجوع شود به لینک:

<http://news.gooya.com/politics/archives/2010/05/105362.php>

10- علی مزروعی، از اعضای دفتر سیاسی جبهه ی مشارکت اسلامی، در آخرین یادداشت خود درباره ی "کارآمدی سرکوب" نوشته است، دولت:

"به "کارآمدی در سرکوب" روی آورد و الحق و الانصاف در این مسیر روز بروز کارآمدتر شد بگونه ای می توان گفت از همه شیوه های ممکن برای سرکوب مخالفان و منتقدان استفاده کرده و کارآزموده تر شده است! اگر روزگاری نیروهای رسمی سپاه و انتظامی و امنیتی را به مصاف مخالفان می فرستاد و برایش هزینه داشت حالا نیروهای لباس شخصی و خودش از نوع شعبان بی مخ را به میدان سرکوب می فرستد و بعد هم همین نیروهای رسمی در محکومیت این نیروهای خودش بیانیه می دهند تا گردی از مسئولیت به دامن آنها ننشیند! و البته دامنه این سرکوب تا عمق خانه ها، زندانها و خانواده شهدایی همچون باکری و همت کشیده شده است... باید مزده داد به این حاکمیت یکدست که در سرکوب کاملا کارآمد شده است و به خیال خودشان موفق در مهار و سرکوب جنبش سبز، اما و صد اما و اگرچه "کارآمدی در سرکوب" در کوتاه مدت می تواند موثر باشد... ولی... در میان مدت اسباب سرنگونی و سقوط می شود... [حاکمیت] با بستن راه های تنفسی جامعه (مطبوعات آزاد و مستقل و منتقد، احزاب و نهادهای مدنی و تشکل های صنفی و...)... کار را بجایی می رساند که درمانی جز انقلاب نماند".

رجوع شود به لینک: <http://www.kaleme.com/1389/07/07/klm-33433>

11- رجوع شود به لینک: <http://www.kaleme.com/1389/07/13/klm-34012>

12- رجوع شود به مصاحبه ی زهرا رهنورد در لینک زیر:

<http://www.khodnevis.org/persian/permalink/9197.html>

13- رجوع شود به لینک : <http://www.kaleme.com/1389/07/13/klm-34012>

14- رجوع شود به لینک : <http://www.kaleme.com/1389/07/13/klm-34012>

15- مصاحبه ی جدید آیت الله محمد یزدی از این جهت در خور اهمیت است. وی نه تنها اختلافات خود را با هاشمی رفسنجانی و ناطق نوری و محمود احمدی نژاد بیان می کند، بلکه خطر برنامه ی دار و دسته ی احمدی نژاد برای رئیس جمهور کردن مشایبی را گوشزد کرده و می گوید که در مقابل آن خواهند ایستاد:

"ما اصلا آقای مشایبی را قبول نداریم که درخواست ملاقات بکند و در این جهت آقای احمدی نژاد درخواست کرده اند که بگذارید آقای مشایبی بیاید و حرف هایش را شما بشنوید و آقای جنتی همان جا گفت: یعنی به ما تهمت ملاقات با فلانی بخورد؟ آقای مشایبی این قدر پیش ما مردود است که حاضر نیستیم با وی ملاقات کنیم و در این جهت، خودش برای ملاقات درخواستی نداشته. معلوم است که خود وی نیز می فهمد؛ بالاخره يك آدمی است که خود را رییس و همه کاره دفتر احمدی نژاد می داند. البته مشایبی آدمی است که از پول و موقعیت استفاده می کند و بر این تصور است که با این کارها می تواند رییس جمهوری آینده شود؛ بنده همین جا به شما می گویم، در آینده اگر آقای مشایبی به عنوان رییس جمهوری مطرح شود، اولین تشکلی که رسماً و صریحاً مخالفت خواهد کرد، جامعه مدرسین است و اگر بنده در قید حیات باشم، قطعاً با این موضوع مخالفت خواهم کرد و به هر قیمتی که باشد موافقت نخواهیم کرد که آقای مشایبی رییس جمهوری مملکت شود".

رجوع شود به لینک: <http://rajanews.com/detail.asp?id=64949>

16- در تمامی فرایندهای گذار به دموکراسی، مخالفان در میزهای مذاکره، با زمامداران حاکم سازش کردند که در برابر برگزاری انتخابات آزاد منتهی به انتقال قدرت، آنان را مجازات نخواهند کرد. این موضوع در مقاله ی "راه های پیش روی جنبش سبز" توضیح داده شده است.

17- میزا فتح علی آخوندزاده، *الفبای جدید و مکتوبات*، به کوشش حمید محمد زاده و حمید آراسلی، باکو، فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، 1963، ص 372.

